

کی وکجا ، خردِ انسان بیدار میشود ؟

چگونه ما بیدار میشویم ؟ چگونه خرد در ما ، و ما در خرد خود ، بیدار میشویم ؟ آیا این روشنی است که ما را بیدار میکند و یا این ما ئیم که در بیدار شدن ، جهان و جامعه را روشن میکنیم ؟ چگونه خرد انسانی در گذشته ، بیدار شده است ؟ آیا انسان ، امروزه به گونه ای دیگر ، بیدار و روشن میشود ؟ آیا ما به خودی خود ، و از خود ، بیدار میشویم ؟ آیا انسان ، بر ضد بیدارکنندگان نیست ؟ آیا بیدارکنندگان ، ما را آشفته نمیسازند ؟

درفر هنگ ایران ، سروش ، نیروی بیدارسازنده خرد در ضمیرِ هر فرد انسانیست . هرفردی ، در طبیعت و نهاد خود ، سروش ویژه خود را دارد . سروش ، به معنای « بوق یا شیپور به هوش آورنده » است . بیدار شدن ، به هوش آمدن و هوشیار شدنست . سروش ، چه هنگامی شیپور به هوش باش ، یا بوق بیدار باش را در خرد ما و آگاهیِ جامعه ، میزند ؟ شاهنامه با همین تجربه بیدار شدنِ انسان و جامعه آغاز میگردد . کیومرث (گیا مرتن) که در یزدانشناسی زرتشتی ، نخستین انسان ، یا به عبارت دیگر ، بُن همه انسانهاست ، در تنها دشمن خود در جهان ، که اهریمن میباشد ، دوست خود را می بیند . در « ضد زندگی = اژی » ، « دوست زندگی = ژی = جی » را می بیند . وارونه آموزه زرتشت ، ژی را از اژی باز نمیشناسد و درست با « ضد زندگی » دوست میشود . خرد ، از شناخت تمایز میان « زندگی ، و ضد زندگی » باز میماند . این دشمن ، که ضد زندگی (زدارکامه) است و خواست نهادیش ، آزدن جان است ، نخستین دوست مهربان کیومرث میگردد . دشمن زندگی ، با بر آوردن « نیاز فطری کیومرث به مهر » ، در اندیشه آزدن زندگی اوست . به عبارت دیگر ، بُن و فطرت انسان یا خردش ، از « ضد زندگی » بیخبر است .

از دید آموزه زرتشت ، نخستین انسان (بُن انسان) بی خرد است ، چون خرد ، اصل برگزیدن ژی و نفی اژیست . مهرورزیِ ریائیِ اصل ضد زندگی (اهریمن) ، افزارِ جان آزاری و خرد آزاری انسان میگردد . ولی این سروش است که هنگامی خطر نابودسازی کیومرث ، نزدیک

شد، سیامک ، فرزند او را از توطئه مرگ پدرش آگاه میسازد ، تا پیش از وقوع خطر، اهریمن زدارکامه (اژی) را از آن باز دارد . و سیامک با جانفشانی خود ، دشمن مهرورزو خدعه گرومکار را از جان آزاری باز میدارد و کیومرث (انسان) بدینسان از نابودشدن ، رهائی می یابد . درواقع ، سیامک ، نقش « خرد بیدارو زود آگاه » کیومرث را بازی میکند ، و درست یک لحظه پیش از وقوع خطر، بیدار میشود .

بیدارشدن فریدون (بنیادگذارِ اندیشه داد برپایه خرد) در فرهنگ ایران نیز، به همین شیوه روی میدهد. فریدون از توطئه ای که برادرانش برای قتل او چیده اند، بی خبر است . این سروش بیدارکننده است که فریدون را ناگهان ولی به هنگام ، بیدار و هوشیار میسازد و از خطر میرهاند . درست برادرانِ « پایه گذار داد=حق و عدالت وقانون»، در اندیشه نابود ساختن «مبدع داد» هستند . خویشان بنیادگذار داد ، در اندیشه نابود ساختن « موعسس قانون و عدالت و حق » هستند . سروش ، گردونه ای با چهار اسب بی سایه دارد (قوای ضمیر انسان ، چهارگانه اند) که از همه روندگان ، پیشی میگیرد . چرا ؟ سروش ، نیروی بیدار سازنده ، « پیشرو = طلایه » است . اسب ، در فرهنگ ایران ، نماد بینش در تاریکی و ازدور است ، چون **بینش خرد** ، با **سرعت** ، **اینهمانی** دارد . چشم اسب، اینهمانی با دین (بینش زایشی و حقیقی) دارد . خرد، چشمی تیزبین و زودبین است. نگاه چشم با آذرگشسپ (برق) اینهمانی داده میشود . بینش ، از آن رو، بینش اسب باد پاست که زود می بیند ، نه پس از وقوع خطر. اینست که **رخش رستم نیز، همین نقش بینش خرد** . **رستم را بازی میکند** . درخوان سوم ، رخس بارها با کوبیدن سُم و خروشیدن میکوشد که رستم را از خطر آمدن اژدها (اژی = ضد زندگی) آگاه و با خبر و بیدار سازد ، ولی **رستم از بیدارشدن ، امتناع میورزد ، و رخس را که بازدارنده او از آرامش و آسایش است ، سرزنش میکند** . حتا رستم ، نه تنها با بیدار سازنده خود ، پر خاش میکند بلکه او را تهدید به قتل میکند . بهترین دوست خود را که رخس است، میخواهد برای همین بیدار سازی ، بکشد ! به او میگوید که اگر بار دیگر مرا در خواب ، آشفته سازی، ترا خواهم کشت ! رستم ، پهلوانی که چشم همه حکومتگران و سپاهیان ایران را سپس درخوان هفتم ، خورشید گونه

میسازد ، و همه را دارای خردی میسازد که هم چشم و هم چراغند ، بیدارسازنده خود را ازخشم میخواد بکشد! این سرنوشت رخس ، اصل بیدارسازنده یا سروش رستم ، آورنده جام جم و توتیای چشم هست ! و درست این رخس ، یا اصل بیدارسازنده خرد است که ازدها (اژی = ضد زندگی) را درواقع درهمین خوان میکشد و رستم ، نقش ناچیزی درپایان کار، در « دفع ضد زندگی یا ازدها » بازی میکند . خرد رستم ، نمیخواهد بیدارشود ، و آسایش را بر بیداری ، ترجیح میدهد . خرد میخواهد در آسایش و آرامش و درسکون ، کام ببرد . هنگامی که خطر (ازدها = اصل ضد زندگی) چنان نزدیک است که یک لحظه تا نابودی باقیست ، هنوز هم حاضر به رها کردن آسایش و آرامش و خواب نیست . بیدار شدن برای او ، آشفته سازیست .

بالاخره همین رستم که نه تنها پهلوان رزم است ، بلکه همانسان « پهلوان خرد و بینش » نیز هست ، به پیکار « اکوان دیو یا اکومن » فرستاده میشود . اکوان دیو یا اکومن ، « اصل اندیشیدن بر پایه چون و چرا و شک » است . با چون و چرا و شک ، اهل « خرد آسائی، یا ایمان » را دچار آشوب میکند . چون و چرا و شک ، آشفته سازنده است و هر جا گام گذاشت، آشوب برپا میکند . بیدار شدن ، با آشفته شدن ، سروکار دارد ، ولی هیچکس نمیخواهد آشفته بشود . با آشفته شدن ضمیر و روان و وجود است که انسان ، بیدار میشود . بیداری ، بی این آشفته شوی ، غیر ممکن و محال هست . با خواندن سه چهارتا کتاب ، انسان و جامعه ، بیدار نمیشوند . بیدار شدن ، از خواب پریدن است . رستم ، اکوان دیو ، یا اصل چون و چرا و شک را، پی میکند تا دربند خود در آورد و نابود سازد ولی نمیتواند . هنگامی که رستم ، خسته از این پیگردی ، به خواب فرورفت ، چون و چرا و شک ، به سراغ ضمیر خاموش و نهفته اش میآید و او را از زمینی که بر آن خفته ، می کند و در میان آسمان و زمین میآویزد ، و در این اوج خطر، دو بدیل برای گزینش به او عرضه میکند . خرد رستم در اینجا و این هنگام در میان زمین و آسمانست که بیدار و هوشیار میشود . این دو بدیل ، هیچ شباهتی به « ژی و اژی » زرتشت ندارند که یکی خیر و دیگری، شر است ،

بلکه هر دو بد هستند . دریکی، نابودی حتمیست و در دیگری ، بود و نبود ، درگرو پذیرش خطر شدیدجان هست.

خرد رستم ، هنگام « معلق بودن میان آسمان و زمین » و در برابر دو بدیل خطرناک ، در شک و چون و چرا، بیدار میشود . بیدار شدن ، با اضطراب سراسر وجود و دلهره کاردارد . بیدار شدن ، با کنده شدن از بستر خواب و به هوائی که هیچ جای « ایستادن » ندارد ، کاردارد . بیدار شدن ، که هم چشم بیننده ، و هم چراغ روشنائی ده شدن است ، با آویختگی هستی در شک و چون و چرا کاردارد . در این هنگام و در این جایگاهست که خرد، بیدار میشود .

این اکوان دیو، یاچهره نهفته بهمن ، خدا واصل اندیشه در فطرت ماست ، که هنگامی مارا از زمین کند و در میان زمین و آسمان آویخت ، بیدار خواهیم شد .